تفکیک بین معنای ظاهر از تبادر و معنای حقیقی

«و ليس الظهور»؛ حال توضیحاتی را مربوط به بحث حقیقت و مجاز اصول می‌فرمایند. تحقیقی ارائه داده‌اند و در ضمن تحقیق ایشان سؤالات و مطالب خوبی مطرح است.

«و ليس الظهور هنا بمنزلة ظهور اللفظ في المعاني الحقيقة»؛ در ذهن مرحوم سید در اینجا یک چالشی ایجاد می‌شود. می‌گویند شما در اصول معنای حقیقی، ظهور در معنای حقیقی، اصالة الحقیقه را می‌گویید، خُب خالصه اینجا از مجاز است یا حقیقت است؟ اگر حقیقت است، حق ندارید بگویید دلالت نمی‌کند. اگر مجاز است، مجاز دلیل روشن‌تر می‌خواهد. از روی اصل نمی‌توانید بگویید آن هم منظور است. با مسأله اصالة الحقیقه در فرمایش قبلی ایشان یک نحو اصطکاک دارد. ان شاءالله فرمایش سید را سریع می‌خوانم. عبارت ایشان بالکل در ذهن شریفتان بیاید بعد برمی‌گردیم و دو-سه نقطه اصلی بحث ایشان را بررسی می‌کنیم و سؤالاتی مطرح می‌کنم.

«لأنّ الظهور فيها يقتضي حمل اللفظ على المعنى الظاهر و إرادته منه خاصّة»؛ چون غیرش مجاز می‌شود. نمی‌توانید بگویید معنای حقیقی لفظ مراد است و نسبت به بقیه اش صبر می‌کنیم تا ببینیم دلیل می‌آید یا نه. این حرفها نیست.

«لأنّ الظهور فيها يقتضي حمل اللفظ على المعنى الظاهر و إرادته منه خاصّة»؛ اراده معنای ظاهر که معنای حقیقی است، خاصتا اراده شده، دون غیره. دلیل بر نفیش داریم. **«حذرا عن لزوم المجاز»؛** چرا؟ چون اگر بگوییم غیرش را هم اراده کرده، آن غیر، معنای مجازی می‌شود. مجاز که نمی‌شود با حقیقت مخلوط شود.

«بخلاف الظهور هنا، فإنّه لا يلزم التجوّز على تقدير إرادة المعنى الغير [كذا] الظاهر منه»؛ اگر بگوییم اعم از رؤیت شایع عند الغروب و رؤیت نهار است، مجاز لازم نمی‌آید.

شاگرد: اگر به این صورت باشد که تمام ظهورات قدر متیقن دارد.

استاد: چون می‌خواهم عبارتشان را تا آخر بخوانم، فرمایشتان را نگه دارید بر می‌گردیم.

> **و تحقيقه أنّ المعنى الظاهر من اللفظ قسمان:**
>
> **أحدهما: أن يكون اللفظ حقيقة فيه و موضوعا بإزائه، و هنا كما يقتضي إرادة المعنى الظاهر، فكذا يقتضي عدم إرادة غيره، و إلّا لزم الجمع بين المعنى الحقيقي و المجازي، أو الاستعمال في الأعمّ منهما.**

> **و الثاني: ما لا يكون كذلك، بل كان اللفظ حقيقة في المعنى الأعمّ من الظاهر و غيره، إلّا أنّ ذلك المعنى لشيوعه و تعارفه كان سابقا إلى الفهم. فهذا إنّما يقتضي إرادة المعنى الظاهر و لا يقتضي عدم إرادة غيره، بل يكون إرادة الغير الظاهر منه و عدمه متوقّفا على الدليل، و لا يصلح التمسّك به لشيء منهما. و ذلك كلفظ «الوجود» فإنّه حقيقة في المعنى الأعمّ من الخارجي و الذهني، لكنّ الظاهر منه عند الإطلاق هو الوجود الخارجي، لا بمعنى تحتّم الحمل عليه و لو أطلق اللفظ، بل بمعنى تيقّن إرادته من اللفظ في الجملة. و ذلك لا ينافي إرادة الوجود الذهني منه أيضا؛ إذ لا يلزم المجاز على تقدير إرادته، بل كان اللفظ حينئذ مستعملا في معناه الحقيقي، أعني الأعمّ من الفردين.[1]**

«و تحقيقه أنّ المعنى الظاهر من اللفظ قسمان»؛ می‌بینند که در اینجا نکته‌ای هست که نیاز به تحقیق و تبیین دارد. اصالة الحقیقه و فقط معنای حقیقی مراد است؟ نمی‌توانیم بگوییم مراعی است؛ یعنی بگوییم معنای حقیقی قطعاً مراد است و معانی دیگر را هم باید صبر کنیم تا ببینیم دلیل داریم یا نداریم. می‌گویند آن جا که اصالة الحقیقه جاری است و لفظ معنای حقیقی دارد، فقط معنای حقیقی مراد است و غیرش مراد نیست. چون غیرش مجاز می‌شود. اما ما نحن فیه به این صورت نیست. در ما نحن فیه یک معنای شایع داریم که معنای حقیقی نیست. فقط معنای شایع است. معنای حقیقی اعم از آن است.

«أحدهما: أن يكون اللفظ حقيقة فيه و موضوعا بإزائه»؛ لفظ، در آن معنای ظاهر، حقیقت باشد و به ازاء او وضع شده باشد که غیر او بیرون از موضوع له است.

«و هنا كما يقتضي إرادة المعنى الظاهر، فكذا يقتضي عدم إرادة غيره، و إلّا لزم الجمع بين المعنى الحقيقي و المجازي، أو الاستعمال في الأعمّ منهما»؛ که باز استعمال در اعم هم مجازی است.

«و الثاني: ما لا يكون كذلك بل كان اللفظ حقيقة في المعنى الأعمّ من الظاهر و غيره»؛ الصاً وضع شده برای معنای اعم.

«إلّا أنّ ذلك المعنى»؛ یعنی معنایی که فعلاً ظهور بالفعل دارد. **«لشيوعه و تعارفه كان سابقا إلى الفهم»؛** حال ما می‌گوییم انصراف و انسباق دارد.

«فهذا إنّما يقتضي إرادة المعنى الظاهر و لا يقتضي عدم إرادة غيره»؛ این نیازمند دلیل است.

«بل يكون إرادة الغير الظاهر منه و عدمه متوقّفا على الدليل»؛ توقف می‌کنیم. **«و لا يصلح التمسّك به لشيء منهما. و ذلك كلفظ «الوجود» فإنّه حقيقة في المعنى الأعمّ من الخارجي و الذهني، لكنّ الظاهر منه عند الإطلاق»؛** یعنی همینطور که می‌گوییم وجود، **«هو الوجود الخارجي، لا بمعنى تحتّم الحمل عليه و لو أطلق اللفظ، بل بمعنى تيقّن إرادته من اللفظ في الجملة»؛** می‌دانیم وجود خارجی قطعاً مراد است اما اینکه ذهنی هست یا نه، **«و ذلك لا ينافي إرادة الوجود الذهني منه أيضا؛ إذ لا يلزم المجاز على تقدير إرادته، بل كان اللفظ حينئذ مستعملا في معناه الحقيقي، أعني الأعمّ من الفردين».**

شاگرد: در یک جمله می توانیم بگوییم اگر منشاء انصراف غلبه وجود باشد، موجب انصراف نمی شود.

استاد: شما شایع را به معنای غلبه وجود گرفتید. حال بر میگردیم.

> **و من هذا القبيل لفظ «الرؤية» فإنّها حقيقة في مطلق الإبصار، سواء تعلّق بالهلال أو بغيره، و سواء تحقّق الإبصار وقت الغروب أو قبل الزوال، حتّى لو قيل:«رؤية الهلال قبل الزوال حكمها كذا» لم يكن في ذلك خروج عن حقيقة اللفظ. لكن لمّا كان الشائع المتعارف رؤية الهلال عند الغروب، كانت هذه الرؤية سابقة إلى الفهم من إطلاق اللفظ، و السبق بهذا المعنى لا يدلّ على عدم إرادة المعنى الغير [كذا] السابق[2]**

«و من هذا القبيل لفظ «الرؤية» فإنّها حقيقة في مطلق الإبصار، سواء تعلّق بالهلال أو بغيره، و سواء تحقّق الإبصار وقت الغروب أو قبل الزوال»؛ مطلق است. چون اعم است پس معنای حقیقی اعم میشود.

«حتّى لو قيل: «رؤية الهلال قبل الزوال حكمها كذا» لم يكن في ذلك خروج عن حقيقة اللفظ»؛ پس میفهمیم رؤیت، اعم است [ازقبل الغروب و قبل الزوال.]

«لكن لمّا كان الشائع المتعارف رؤية الهلال عند الغروب، كانت هذه الرؤية سابقة إلى الفهم من إطلاق اللفظ، و السبق بهذا المعنى لا يدلّ على عدم إرادة المعنى الغير [كذا] السابق»؛ عدمش دلیل میخواهد. دلیل هم روایات رؤیت قبل از زوال است.

> **و هاهنا سؤال: و هو أنّه قد تقرّر في الأصول أنّ تبادر المعنى أمارة كونه حقيقة فيه، و ثبوت العلاّمة يقتضي ثبوت ذي العلامة، فمتى كان المتبادر من اللفظ خصوص أحد فردي الطبيعة كان حقيقة فيه، فيكون مجازا في الأعم؟ لأنّ تبادر الغير علامة المجاز.**
>
> **و جوابه: أنّ المتبادر إنّما يكون دليلا و علامة في مقام الاشتباه و عدم العلم بحقيقة اللفظ. أمّا مع العلم بحقيقة اللفظ بنصّ الواضع أو ثبوت ملزوم الوضع أو نفي لوازم المجاز، فلا تعويل عليه، كما لا يخفى.[3]**

«و هاهنا سؤال: و هو أنّه قد تقرّر في الأصول»؛ اصول زمان ایشان و مباحث تبادر در معالم بوده. **«أنّ تبادر المعنى أمارة كونه حقيقة فيه»؛** این انسباق هم تبادر است. بادَر یعنی چه؟ یعنی انسبق. بادَر الیه یعنی زود میدود به ذهن. خُب تبادر هم علامت حقیقت است و تمام شد. به خودتان میگویید وقتی این به ذهن میآید همین حقیقی است.

«و ثبوت العلاّمة يقتضي ثبوت ذي العلامة»؛ که معنای حقیقی همان متبادر است، نه اعم که شما ادعا میکنید.

«فمتى كان المتبادر من اللفظ خصوص أحد فردي الطبيعة»؛ که رؤیت عند الغروب است، **«كان حقيقة فيه فيكون مجازا في الأعمّ»؛** که شما می‌گویید اعم معنای حقیقی است. **«لأن المتبادر الغير علامة المجاز»؛** او حقیقی است و لذا غیرش مجازی می‌شود.

«و جواب: أنّ المتبادر إنّما يكون دليلا و علامة في مقام الاشتباه»؛ اگر شک کنیم علامت است. اما وقتی یقین داریم که دیگر علامت نیست. «و عدم العلم بحقيقة اللفظ».

«أمّا مع العلم بحقيقة اللفظ»؛ به سه طریق؛ **«بنصّ الواضع»؛** خود واضع می‌گوید که رؤیت اعم است. **«أو ثبوت ملزوم الوضع»؛** ظاهراً منظورشان همان مدلول لفظ است. لفظ یک نحو برای مدلول، لازم می‌آید. یعنی وضع صورت گرفته تا دال باشد، تا لازم باشد برای تحقق آن مدلول. در اینجا من از کلمه ملزوم، مدلول می‌فهمم.

شاگرد: ثبوت ملزوم الوضع چیست؟

استاد: مثل همین مطالبی است که خودشان فرمودند. فرمودند ما می‌دانیم وقتی «دیدن» می‌گویند برای شب نیست. یعنی ثبوت مدلول وضع که «دیدن» است، می‌دانیم در شب هم «دیدن» صدق می‌کند. در این شکی نداریم. من در فرمایش ایشان از «ملزوم»، مدلول می‌فهمم.

شاگرد۲: ثبوت ملزوم شاید بخاطر استعمالش باشد. ولو مجازی باشد. یعنی الآن که می‌دانیم رؤیت را استعمال می‌کنند شاید بخاطر آن باشد.

استاد: مثلاً در روز انسانی را می‌بینند، این مجازی است؟! چون فقط معنای حقیقی رؤیت الهلال است. لذا نباید در جای دیگر بگوییم دیدیم! می‌گویند معلوم است که ملزوم وضع که معنای عملیة الابصار است، برای رؤیت انسان، دیوار و شجر هم هست. نه اینکه فقط برای رؤیت هلال باشد. وقتی می‌دانیم برای چه معطل باشیم؟!

شاگرد۲: شاید رؤیت یک ابصار خاص باشد. یعنی آن معنای وضعیاش یک نوع ابصار خاص باشد. ولو ابصار لیلی باشد.

استاد: خُب می‌گوییم می‌دانیم در روز هم آن را استعمال می‌کنیم و می‌دانیم مجاز نیست. به عبارت دیگر به عدم مجاز بودنش قطع داریم.

شاگرد۳: شاید منظور از رؤیت، رؤیت لیلی باشد.

استاد: یعنی وقتی در لسان شرع «رؤیت» را می‌گویند، یعنی رؤیت انسان نه، رؤیت هلال؟! سید هر دو را گفته‌اند. اول گفته‌اند «انها حقيقة في مطلق الابصار سواء تعلق بالهلال او بغيره، و سواء تحقق الابصار وقت الغروب او قبل الزوال». این حرف ایشان را می‌خواهید چه کار کنید؟! چه کسی می‌تواند با این حرف در بیافتد؟! یعنی بگوید رؤیت یعنی دیدن، ما می‌دانیم مدلول این رؤیت که دیدن است، در روز هم دیدن است. قطعاً محقق است.

«او ثبوت ملزوم الوضع»؛ یعنی مدلول وضع؛ یعنی می‌دانیم رؤیت در اینجا هست. دیگر اصلا کاری به لغت نداریم. ببینیم لغوییّن گفته‌اند اگر در روز ببینیم رؤیت هست یا نیست. ملزوم وضع که مدلول وضع است و تحقق مصداق رؤیت است، به‌طور قطع در مورد غیر هلال و در مورد غیر غروب، رؤیت رؤیت است.

«أو نفي لوازم المجاز»؛ قطع داریم که در اینجا لوازم مجاز نیست. چرا؟ چون یکی از لوازم مجاز، قرینه صارفه است. احدی توهم نمی‌کند که وقتی بخواهد بگوید من روز می‌بینم باید قرینه

بیاورد. اگر بخواهد بگوید من روز جمعه دیدم باید قرینه بیاورد که شب نبود. نفی لوازم مجاز که نیاز به قرینه صارفه است، قطعاً در اینجا نیست. «فالتعويل عليه، كما ال يخفى». به اینجا که میرسیم یادم به سال پنجاه و ... میآید. بحث که میکردیم صاحب کفایه که «کما لایخفی» میگفت، ایشان میگفت من میخوانم «کمالا یخفی»! خُب عبارات صاحب کفایه...!

---

[1] همان

[2] همان

[3] همان

بازبینی #1
ایجاد شده 4 آوریل 2026 14:21:00 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 آوریل 2026 14:27:24 توسط ... .